۱۳۴	هُوَ ۱۲۱ گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)
سلسله درسهای عرفانی	

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

به‌قولی یک بحث‌های تئوریک، نظری هست که این بحث‌ها گرچه خودش اگر یک‌خرده مشکل و ظاهراً بی‌اثر است ولی نه، خیلی معنا دارد.

مثلاً یکی از انشاءهایی که در دبستان خیلی می‌دادند و حالا مرتّب به متلک می‌گویند: ثروت مهمتر است یا علم؟

این ظاهراً خیلی حرف مهمی است. ما بزرگ‌ترها، مُسن‌ترها آن را درک نمی‌کنیم، آنوقت این را به بچّه‌ها می‌دهند. خیلی از اینطور چیزها هست.

مثلاً یک چیزی هست که آنوقت‌ها می‌گفتند: اعتقاد مذهبی مهمتر است یا علم؟ اصلاً ربطی به هم ندارد ولی آن هدفی که بعضی داشتند، تا حدّی حاصل می‌شد. امّا در این مسأله اگر ما نگاه کنیم، همه‌ی اینطور چیزها در جامعه عملاً ظاهر می‌شود. مثلاً خیلی قدیم را نگیریم یعنی آخرین دینِ متمدّن بشری، اسلام را بگیریم، خیلی روشن می‌شود. در یک محیطی که نه از علم خبر بود، نه از دین خبر بود، نه از ثروت خبر بود (شاید ثروت تا حدّی)، دین اسلام ظاهر شد. حالا که ما بحث می‌کنیم، خیلی‌ها بحث می‌کنند، می‌گویند که اصلاً همه‌ی این دین‌ها و این پیغمبران برای این آمدند که حکومت کنند، حکومت برقرار کنند. آنهایی که نیّت خیر هم دارند، می‌گویند برای اینکه حکومت کنند که حتّی عیسی علیه‌السلام را می‌گویند: عیسی اگر دستش می‌رسید حکومتی برقرار می‌کرد. اگر ما نگاه کنیم، هم قرائنِ صحّتِ این را می‌بینیم و هم بعضی جهات دیگر هم در نظر می‌گیریم. مثلاً حضرت موسی علیه‌السلام در یک محیطی به‌دنیا آمد که قبلاً دین داشتند. اعتقاد و بزرگانی مانند ابراهیمِ خلیل‌الله، اسماعیل، یعقوب، یوسف و امثال اینها را داشتند ولی منحرف شده بود و موسی علیه‌السلام چاره ندید جز اینکه یک جا حکومت داشته باشد و برقرار کند که همینطور شد ولی هر دینی هم که آمده، آن اوّل کاملاً رو به خدا بوده و بعداً همین که رو به خدا بوده، مأموریت الهی داشته، قدرت هم پیدا کرده. این مسأله موجب گمراهی خیلی از به‌اصطلاح معتقدان ظاهری مذهب شده که مثلاً کسی که در بنی‌اسرائیل به‌دنیا می‌آمد، ولو دیندار هم نبود جزء بنی‌اسرائیل حساب می‌شد و این می‌دید که همه‌ی گذشتگان بنی‌اسرائیل اشخاص قدرتمندِ خانوادگی نبودند. در اثر اعتقاد مذهبی، قدرت پیدا کردند. می‌دیدند این خوب راهی است. می‌آمدند، دین فاسد می‌شد.

دین اسلام هم همینطور است. اسلام اصلاً قدرت محلّی‌اش از یک قبیله بالاتر نمی‌رفت. بنی‌هاشم مهمترین قبایل بود، بنی‌امیّه مهمترین قبایل بود، دو، سه تا قبیله‌های اینطور داشتند، بر خودشان حکومت می‌کردند و اینها مجتمع شدند، یکی شدند. فرض کنید همان عبدالله‌بن‌ابی از ساکنین مدینه بود، اصلاً دینی هم نداشت. این می‌خواست که قدرت پیدا کند و قرار بود که واسطه بشود بین دو قبیله‌ی اوس و خزرج که اینها را با هم متّحد کند و نتوانست ولی خود آنها برحسب

اراده‌ی الهی تقریباً مقرّر شده بود، دنبال پیغمبر بروند که پیغمبر را بردند به مدینه و او اوّل خمیره‌اش با اسلام مخالف بود. نه خدا را می‌شناخت، نه شیطان را و با اینها هم دشمنی نداشت با خدا یا شیطان یا اینها ولی معذلک با آنچه محمّد ﷺ می‌فرمود، دشمنی داشت. برای گفته‌ی او موجب شده بود که حکومت از دستش رفت ولی همانطوری که حکومت مقرّر بر اسلام شد، قدرت اسلام پیدا شد، خود همان قدرت، مخالفت‌های امثال عبدالله‌بن‌ابی را از بین برد. حکومت که مستقر شد، مردم که از دوران وحی دور شده بودند، دومرتبه به همان نتیجه رسیدند یعنی دیدند که دین موجب شد که یک قدرتی پیدا شود. آخر عرب که چیزی نداشت، چطور شد که یک‌مرتبه چنین حکومتی پیدا کرد که نامه به خسروپرویز بنویسد، نامه به روم بنویسد. مردم می‌گفتند این حکومت از کجا پیدا شده؟ پس فکر می‌کردند این قدرت، از ظواهر اسلام است یعنی از نماز جمعه است، به‌قول مشهور از نماز عبادی سیاسیِ جمعه است. فکر نمی‌کردند از اعتقاد به اینهاست. یک وقت هست خود نماز، این شکل ظاهری نماز را مورد بحث قرار می‌دهند، اینها خیال می‌کردند همین که این شکل ظاهری نماز است و پیغمبر آن جلو می‌ایستد، قدرت پیدا می‌کند. فکر نمی‌کردند آن اعتقادِ درون، این قدرت را پیدا می‌کند. می‌آمدند همینطوری این صحنه‌ها را فراهم می‌کردند برای اینکه قدرت پیدا کنند. می‌بینید بینابین بودند، هنوز آن اوّل کاملاً از اعتقاد قلبی دور نشده بودند، اعتقادات قلبی را داشتند، یک قسمت عمده هم علاقه‌مند به ظواهر و حکومت بودند.

به‌تدریج که حکومت جلو آمد، از جنبه‌ی اعتقادی کم شد و بر جنبه‌ی تشریفات افزوده شد. آخر بنی‌امیّه‌ای که از اوّل در بین اعراب مشهور بود که بنی‌امیّه با بنی‌هاشم بد هستند، دشمن هستند و بین اینها تا ابد شمشیر خواهد بود. همین بنی‌امیّه آمدند بر همان بنی‌هاشم غلبه کردند. این بیشتر موجب قدرت بنی‌امیّه شد. بنی‌امیّه دید که بنی‌هاشم قدرت پیدا کردند، از کجا قدرت پیدا کردند؟ از دین، بنی‌هاشم قدرت پیدا کردند بر بنی‌امیّه مسلّط شدند. نتیجه گرفتند که اینطور است. به این طریق محققین، خیلی‌ها نتیجه گرفتند که بنی‌امیّه از همان اوّل اعتقادی به اسلام نداشتند، برای حکومت آمدند.

در تصرّف مکّه، ابوسفیان گفت: من می‌بینم تو که محمّد هستی، در قبیله‌ی بنی‌هاشم بودی، هیچکس را نداشتی، نه پولی داشتی، نه قدرتی داشتی، نه قوم‌وخویش مقتدری داشتی ولی با همه‌ی اینها این همه قشون فراهم کردی که می‌گویند بیست‌هزار نفر، ده‌هزار نفر. حتماً یک کسی پشتیبانت است، پشتیبانی داری. همین‌قدر فهمید که همین نشان‌دهنده‌ی تعادل است. مثل یک کسی که از این‌طرف می‌افتد، از آن‌طرف هم می‌افتد. نگفت ایمان آوردم. بعد حالا وقتی می‌خواست بچرخد، بی‌اعتقادی‌اش به سمت خدا بچرخد یعنی خدا را بپذیرد یا شیطان را بپذیرد. عثمان خلیفه شد، به این طریق. خلیفه یعنی قدرتمند شد دیگر. ابوسفیان آمد در مجلسِ تبریکِ عثمان. آن اواخر نابینا هم بود و نمی‌دید. پرسید: غریبه‌ای نیست؟ همه گفتند: نه، همه بنی‌امیّه هستیم، همه از طرفداران عثمان. گفت: بنی‌امیّه! یک چند روزی بنی‌هاشم بر شما حکومت کردند. حالا که حکومت به دست خودتان افتاده، رهایش نکنید. محکم بچسبید.

عثمان هم از بنی‌امیّه بود. البتّه ایمان آورد، به‌دلیل اینکه با آن همه ثروتش یک‌بار سالِ قحطی تمام ثروتش را وقف کرد و مجّانی به مسلمین داد. خیلی است! نمی‌شود گفت از اوّل

بی‌ایمان بود، نه! والّا عثمان قوم‌وخویش بود. من یادم می‌آید با یکی از دوستان بحث می‌کردم، دوستان زیادی در عدلیّه داشتم در خارج، از اهل سنّت. من چون بین آنها منصف بودم، خیلی من را قبول داشتند. نه اینکه شیعه شده باشند. من را قبول داشتند یعنی دیدند که من با آنها دشمنی ندارم. اعتقاد خودم را دارم.

یک‌مرتبه بحث شد که از عثمان انتقاد کردم گفت که آقا! او هم خلیفه بود، گفتم: خلیفه بود، دشمن بود دیگر. این همه کارها! گفت: آخر او هم قوم‌وخویش‌هایش را دوست داشت، احساساتی بود. گفتم: همین هم گناهش است.

به‌هرجهت عثمان احساساتی بود از همانوقت دیگر سقوط کرد، جامعه‌ی اسلامی سقوط کرد، بعد از عثمان یک عدّه خواستند برگردند و علی علیه‌السلام را انتخاب کردند ولی دیگر فایده نکرد. حتّی این حکومت‌طلبی و قدرت‌طلبی به زن‌ها هم سرایت کرد. دیگر همینطور سقوط کرد. حالا همانطوری که پیغمبر آمد و آن اعراب متشتّت را جمع و محکم کرد، اسلام، همان اسلام و مسیحیت یکی است. احکام یک چیزهای ظاهری است، چیز مهمی نیست. مهمتر، آن اعتقادات است. اعتقادات اسلام و اعتقادات مسیحیت یکی است: خداوند است.

این سقوط جوامع اسلامی که الان هست. همانطوری که در آن ایّام معاویه‌ای پدرش چه کسی بود؟ مادرش چه کسی بود؟ که به‌نام مهمترین دشمن زنده‌ی اسلام بود، به‌نام اسلام حکومت کرد.

منتها پیغمبر و ائمّه‌ی ما هم چون ارتباط معنوی با مرکز قدرت جهان یعنی با خداوند داشتند، می‌دانستند که جامعه به‌این‌طریق منحرف می‌شود و همان‌ها به ما وعده دادند که ناراحت نشوید. صبر کنید، شما ایمان خودتان را حفظ کنید، در آن آخر کسی با همان قدرت خواهد آمد، شما را جمع به ظاهر خواهد کرد و این ایده‌ی امام زمان که در همه‌ی ادیان قبلی هم بود در ایران، در شیعه آشکار کرد و حالا ان‌شاءالله شیعیان همیشه منتظرند، هر لحظه منتظریم که آن امام ظاهر بشود، ان‌شاءالله. منتها ما خودمان را باید آماده‌ی خدمت آن امام کنیم والّا در آمدن او شکّی نیست. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۲۲)

*****

در بحث اینکه هدف دین و هدف پیغمبران چیست؟ خیلی اختلاف است. بعضی‌ها می‌گویند: هدف پیغمبران این است که بیایند جامعه را متّحد کنند و به اینها نظر خوبی بدهند. این یک گوشه‌ای است. بعضی‌ها می‌گویند: نه، این‌چنین نیست. هدف عمده‌ی پیغمبران این است که فردفرد بشر را ترقّی بدهند چون راه تکامل معنوی، راه باریکی است، خیلی‌ها جا نمی‌شوند با هم بروند، در واقع تک‌تک باید بروند. این است که می‌خواهند تربیت انسان‌ها را تربیت فردیِ آنها را به گردن بگیرند برای اینکه آنها وقتی خودشان با هم جامعه‌ای تشکیل بدهند، قطعاً خوب خواهد بود ولی چون عملاً دیده شده و در جامعه‌شناسی و روانشناسی هم مثلاً می‌گویند: جرایم اجتماعی. جرایم منظور این است که این جرایم در حال فردفردِ بشر یا در حال جوامع کوچک مثل روستا و اینها پیدا نمی‌شود ولی همین که جمعیت زیاد شد، این جرایم پیدا می‌شود.

امّا درویشی، فقر در این وسط که می‌خواهد همان لُبّ اساسی دین را یعنی تکامل فردفرد بشر را به بهترین نحوی انجام بدهد و حتّی عرفان‌های سایر مذاهب هم می‌خواهند که امکان ترقّی و تکامل

و استفاده‌ی همه‌ی مردم از عرفان فراهم باشد. ولو خودشان هم چیزی نگویند که این امر مستلزم صلح است یعنی مستلزم این است که به‌جای جنگ با هم صلح کنند. قرآن و ادیان یک عدّه‌ای را مؤمن حساب می‌کند که اینها کسانی هستند که به تعلیمات مذهب، به تعلیمات دین اعتقاد دارند و عمل می‌کنند. اینها را می‌گوید «مؤمن». می‌گوید: وَأَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ (سوره شوریٰ، آیه ۳۸). این مؤمنین، امر، اختلافات‌شان، کارهای‌شان با شورای بین هم است. «با شورای بین هم» یعنی چون ممکن است اگر فردی بگیریم، یک فرد یک مسائلی را فراموش کرده باشد و دیگری فراموش نکرده باشد. یا یک نفر معتقد به این است که بروند دنبال آب، یکی می‌گوید دنبال نان، یکی می‌گوید هیچکدام. اینها باید با هم جمع کنند، این است که فرموده: أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ و این اهمّیت دادن به شوریٰ، به مشورت در بین افراد هم هست، در بین تمام جوامع دیگر هم هست و همین مشورت ممکن است اگر عنایت الهی نباشد، تبدیل به اختلاف هم بشود یعنی وقتی دو نظر مختلف داشتند، با هم برخورد کنند و این اختلاف درست ضدّ هدفی است که خود اجتماع، خود دین و خود عرفان دارد. توجّه کنیم که از این احتراز کنیم.

دیگر حالا ان‌شاءالله که ما خودمان، خودمان را تربیت کنیم. یکی گفته است که خداشناسی و دین محتاج به رابطه‌ی با راهنما نیست، هر کسی خودش به تنهایی می‌تواند. این درست است ولی اگر این کافی بود، اوّل آمدنِ پیغمبران لزومی نداشت، آمدنِ ائمّه و اینها لزومی نداشت ولی این چیزی است که نه، با وجود اینها چون استنباط هر انسانی از امور، متفاوت است، کما اینکه همه می‌گویند «تعادل»، همه می‌گویند «عدالت» ولی عدالت چیست؟ معلوم نیست. همه می‌گویند که «عدالت اجتماعی» منتها عدالت چیست؟ در تعاریفش با هم مختلف است. مثلاً انوشیروان را بعضی‌ها در تاریخ می‌گویند: «انوشیروان دادگر». بعضی‌ها می‌گویند: نخیر، او خیلی هم ظالم بود. حالا این را خودمان باید، هم دقّت کنیم و هم، از روش و نگاهِ بر آیاتِ قرآن و روش بزرگان‌مان نتیجه‌گیری بکنیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر سه‌شنبه، سوّم ذیقعده ۱۴۳۶ قمری مطابق با ۱۳۹۴/۵/۲۷ شمسی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.
جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.